



جلوه های فرامن (من ملکوتی) در مثنوی مولانا

NASER NASERI * MOHAMMAD FATTAHI **

ÖZET

Mevlana'nın *Mesnevi* bahçesinde gezintiye çıktığımızda o bilge arifin serin gölgeli, dalları iç içe girmiş manevi güneşin suyuna kanmış rengarenk, taptaze, varlığını yaprak yaprak yüce göklere yükseltmiş; can kulağıyla marifet gerçeklerinin şarkısını dinleyen, bilgisizlik tozunu toprağını gönlünden ve gözünden temizleyip ışılatmış ağacıyla karşılaşırız. Bu makalede "benlik ötesi" kavramı; Mevlana'nın onunla ilgili anlatımları; onun için sayıp döktüğü özellikler üzerinde durduk. "Benlik ötesi" yeni

* Assistance professor of Islamic Azad University, Department of Literature, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran; Email: nasernaseri43@gmail.com

** Mohammad Fattahi: MA in Persian literature of Islamic Azad University, Shabestar Branch.

psikolojide kullanım alanı bulmuş yeni bir kelimedir. Ancak Mevlana'ya göre o; "yanmış", "ergin", "tanrı dostu", "gizemler aslanı" ... gibi nitelermelerle: eğitimle, özünü arındırma, riyazet, beşeri nitelikleri terk etme adımlarıyla aşk ile yükselme yollarında küçük evrenden kaçan, gönlünü kaptırmış, kendinden geçmiş biridir.

ABSTRACT

By survey on the garden of Masnavi of Molana we reach to branches that under their shadows, Molana has exalted to heaven and listened to truth that manifest mystical and spiritual thoughts and epistemology of the learned man originated from spirituality and divine resources. In this article, we try to study the concept of superego and interpretations of superego by Molana. Superego is a new concept used in modern psychology. In Molana's account, it is referd by titles like beloved, complete one, spiritual friend, and resource of secrets. It is an interested and drunken lover that by passing steps of catharsis, self discipline and mortification, sightseeing and leaving human traits has ascended eagerly from materiality to divinity by passing seven steps of exaltation.

Key words: Molavi, Masnavi, Molana interpretations of superego, superego manifestations, sightseeing, time, voluntary death

چکیده

با تفرج در بوستان مثنوی مولانا به درخت شاخ در شاخ خنک سایه ی آن عاقل عارفی بر می خوریم که آب از آفتاب معنوی خورده و برگ برگ وجود خوش آب و رنگ خویش به ملکوت آسمانها فرا برده است و گوش جان به آهنگ حقایقی معرفت سپرده و گرد بی معرفتی از رخسار دل و دیده پاک سترده است.

در این مقاله بر آنیم به مفهوم فرامن و تعبیرات مولانا از آن و ویژگی هایی را که مولانا برای فرامن بر می شمارد بپردازیم. فرامن واژه‌ی نوپدید است که در روان شناسی جدید مجال کاربرد یافته است اما در تعبیرات مولانا که تحت عناوینی چون سوخته، کامل، یار خدایی و شیر اسرار و ... از آن یاد می شود، آن مست دل از دست داده ای است که با گام های تهذیب نفس، ریاضت کشی و ترک صفات بشری، مشتاقانه در راه های صعود از عالم صغیر شتافته است.

کلید واژه: مولوی، مثنوی، تعبیر مولانا از فرامن، جلوه‌های فرامن، سیر و سلوک، وقت، موت ارادی.

معنای لغوی و اصطلاحی فرا من

واژه‌ی فرامن از واژگان جدیدی است که در اذهان خَلْقِ زبان شناسانِ جدید بر اساس یک ویژگی اشتقاقی نظام زبان، تحت عنوان «زایایی زبان» تولید شده و به روان شناسی جدید راه یافته و معادل پیدا کرده است. ولی در اصطلاحات علوم اسلامی نظیر فلسفه و عرفان و اخلاق و حکمت و ... معادل دقیقی برای آن وجود ندارد و انتخاب هر معادلی برای این واژه با اشکال نارسایی روبروست و اطلاق انسان کامل بر آن تا حدودی می تواند در برگیرنده ی مفهوم فرامن باشد. درست است که واژه‌ی فرامن در علوم اسلامی به لحاظ لفظی کاربرد ندارد ولی از لحاظ معنایی از پر بسامدترین معنایی است که محتوای اشعار، اقوال و آثار بیشتر شاعران و عارفان و بزرگان را به خود اختصاص داده است.

استاد علامه جعفری در کتاب «عرفان اسلامی» از «منِ انسانی» یاد کرده که تا حدودی می تواند مفهومی روشن تر از فرامن را به اهل تحقیق ارائه نماید. «عرفان اسلامی، گسترش و اشراق نورانی «منِ انسانی» بر جهان هستی است به جهت قرار گرفتن «من» در جاذبه‌ی کمال مطلق که به لقاء الله منتهی می گردد.» (جعفری، 1378: 21)

در حقیقت فرامن کسی است که من انسانی او، بر جهان مادی و تجربی غلبه یافته و فراتر از جهان مادی قرار گرفته است به طوری که مجذوب حضرت حق گردیده و در او فانی شده است.

فرامن در اصطلاح «من ملکوتی یا بعد ملکوتی و روحانی هر انسانی در عالم روحانی و فرشتگان است.»

(پورنامداریان، 1380: 130)

فرامن در علم روان شناسی

«فرامن در روان شناسی جدید به عنوان معادلی برای واژه super ego به کار رفته است. فرامن، سومین ساختار شخصیتی فروید بعد از نهاد و من را تشکیل می دهد که بخش اخلاقی، اجتماعی و قضایی شخصیت و بیشتر نشان دهنده ی شخصیت آرمانی است.»

(ساعت چی، 1383: 9)

«در ساختار شخصیتی یونگ نیز صحبت از من و سپس ناهشیار فردی و سرانجام از ناهشیار جمعی یا همان فرامن سخن رفته است که ناهشیار جمعی که نوعی حافظه ی مربوط به گونه ی انسان و ناهشیاری غیر قابل دسترس است که نماینده ی تجربیات نوع بشر و حتی موجودات پایین تر از بشر است.»

(کریمی، 1374: 87)

فرا من از دیدگاه مولوی

در مثنوی فرامن یک مفهوم عام و شاملی است که هر انسان از خودِ خاکی رهیده و به خودِ افلاکی رسیده را در بر می گیرد و به عبارت خودِ مولانا از حاملی به معمولی و از قابلی به مقبولی ره یافتن است.

فرامن مولانا مرد آخرِ بینی است که مورد رحمت و توجه خاص حضرت باری تعالی است؛ خنک چشمِ گریان و همایون دلِ بریان از فراق دیدار یار ازلی است که اشک در چشمه ی زلال معنویت می شوید و سبزینه ی لطیف معرفت در صحن جان می روید و با

آخرینی، شیوه‌ی مبارک بندگی می پوید و از خویشتن خویش هیچ نمی گوید. با سیر روحانی خود در «لازمان» و «لامکان» قید بندهای عالم طبیعت را از هم می گسلد و هامون دنیا که هر چند برای اهل دنیا طویل و فسیح است در یک چشم به هم زدن در می نوردد و قانون اسارت ماده و مدت بر او حاکم نیست زیرا جسمش با عنایات حضرت حق، خواص روحانی یافته و تحت تصرف عالم معنا قرار گرفته است. فرامن مولانا طالب صاحب همتی است که مصرّانه در های معرفت می کوبد و بال های فکرت می گشاید. هم از معرفت گشایش می یابد و هم از پرواز رهایش:

چون در معنی زنی بازت کنند پر فکرت زن که شهبازت کنند
(مولوی: 2883/1)

از دید مولانا فرامن هجران کشیده‌ی از خود رهیده‌ی ای است که به درخت گل رسیده، دامنی از آن فراهم چیده و از طربناکی آن سرمست افتاده و دامن از دست داده است؛ سر از پا نشناخته‌ی ای است که قدم به عالم سرگشتگی نهاده و عالمی دیگر فراخویش ساخته، از غیر پرداخته، با براق کشف به هفت آسمان معرفت تاخته است و در این قمار عاشقانه حتی از دستخون نیز نه‌راسیده و تمام هستی خویش را پاک باخته است. از خود رسته‌ی به خدا پیوسته‌ی ای است که لذت حضور یافته و از قرب دور افتاده و فریاد و ناله از آن سر می دهد و شکایت از آن در نی می‌دمد. مولانا فرامن را انسان کامل معرفت و پرورش آموخته‌ی ازل می داند که مسیر معرفت را با بصیرت و توکل در شناسایی از من جزئی تا رسیدن به من کلی یا بعد ملکوتی خویش طی می کند و به دیدار آن نایل می گردد.

ویژگی های فرامن

مولانا بر آن است که وقتی آدم خاکی علم از مکتب حق آموخت و دیده‌ی نام و ناموس ملکوتیان بردوخت گوهری از عشق از ذات احدیت بر دل افتاد که هیچ آفریده‌ی ای را جز انسان توفیق برخوردار از آن نعمت دست نداد. اما گناهی که آدم – به قول مولوی قدمی در ذوق نفس برداشت-مرتکب شد او را از مقام قرب دورتر نشاند و سالیان سال به ناله، و زاری حضرت حق را خواند تا مغفور درگاه قرار گرفت و در زمین خاکی

استقرار یافت ولی هوای وطن در سر پروراند و از مجاهده باز نماند. گرچه در این میان عده ای را ذوق نفس گرفتار ساخت و از خویشتن خویش نپرداخت. اما حقیقت شناسان ثابت قدم که در خلوت های خویش جز معشوق حقیقی به کسی نمی اندیشند و دام راهشان عکس مه رویان بستان خداست از ویژگی هایی برخوردارند که در اینجا از زبان مولوی در قالب محورهای زیر به بیان آنها می پردازیم:

1 - فنای فی الله

فنای فی الله به عنوان یکی از بازتاب های فرامن و ویژگی های آن در مثنوی است که با ترک صفات بشری در احوالات عارف در مرحله ای از تجربه‌ی روحانی واقع می شود که اختیار و اراده اش در طول اراده حق قرار می گیرد. بخش عظیمی از داستان های مثنوی بیانگر این تجربه‌ی مولوی است که به هنگام فنا و رهایی از عالم جسمانی در فضای عالم روحانی با اشارات حسام الدین چلبی از چشمه سار زبان مولانا بیرون تراویده است.

الف - ترک صورت

فرامن مولانا همان من الهی است که اساس آفرینش انسان بر پایه‌ی همین من بنا شده است. بنابراین شناخت فرامن، جدا از شناخت من های دیگر و به عبارتی من های ظاهری و صوری نیست. هوای نفس، شهوت، حسد و سایر صفات رذیله ی بشری که جدایی از آنها امکان دست یابی به من واقعی را فراهم می سازد و ترک صورت ها و ظواهر مادی، رویارویی با گلستان حقیقت را نصیب فرد می گرداند:

گر ز صورت بگذرید ای دوستان
جنت است و گلستان در گلستان
صورت «خود» چون شکستی، سوختی
«صورت کُل» را شکست آموختی
بعد از آن هر صورتی را بشکنی
همچو حیدر باب خیبر برکنی

(مولوی: 80/3-578)

در حقیقت گشودن باب خیبر، رسیدن به حقایق معانی معرفت و برخورداری از من ملکوتی است.

ب- ترک نفسانیات

دوستان مولانا کسانی هستند که حقیقت سخنان مولانا را از عمق دریافته اند در ابیات بالا هم خطاب مولانا به همدلانی است که پیرو مکتب فکری و عرفانی اویند و مولانا با اشارت به حضرت علی (ع) می خواهد نمونه‌ی اعلای فرامن را به بشریت معرفی کند که بزرگترین مانع رسیدن به فرامن همان نفس و صورت های نفسانی است که از آن به بت تعبیر می کند که دشمن ترین دشمنان است:

مادر بت ها، بت نفس شماسست زان که آن بت مار و این بت اژدهاست

همان نفسی که پیامبر (ص) یاران خویش را به مبارزه با آن می طلبد:

ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بت در اندرون
کشتن این، کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره ی خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریاها نگرده کم و کاست

(مولوی، 8/1-1376)

ج - ترک انانیت

فرامن مولانا بعد از پشت سر گذاشتن این مقدمات، قدم در اولین وادی عرفان یعنی طلب می گذارد و با مداومت در این منزل و کسب شایستگی در آن، مراتب عرفان را یکی پس از دیگری طی می کند و به نردبان عرفان که همان فنای فی الله و بقای بالله است دست می یابد و با من حقیقی خویش یکی می گردد و در دریای وحدت غرق می شود:

هین مکن تعجیل، اول نیست شو
از انایی ازل دل دنگ شد
زان انای بی انا خوش گشت جان
از انا چون رسست، اکنون شد انا
کو گریزان و انایی در پی اش
طالب اوپی نگرده طالبت
چون غروب آری، برآ از شرق ضو
این انایی سرد گشت و ننگ شد
شد جهان او از انایی جهان
آفرین ها بر انای بی عنا
می دود چون دید وی را بی ویش
چون بمردی طالبت شد مطلبت
(مولوی: 43/5-4138)

د- ترک مایی

مولوی من حقیقی و من واقعی را در گرو فنای جسمانی و هیچ انگاری وجود خاکی
خویشتن به دست آورده است و سپس خمیر مایه‌ی بقای بالله بدان افزوده است و مراد
ایشان از «من و ما» در داستان طوطی و بازرگان نفی خویشتن مادی و اثبات ذات باری
تعالی و فنا شدن در اوست:

ما چه باشد در لغت اثبات و نفی من نه اثباتم، منم بی ذات و نفی

من کسی در ناکسی دریافتم پس کسی در ناکسی دریافتم
(مولوی: 5/1-1744)

نتایج فنا

الف- فنا، پایه‌ی تکامل انسان

فناهای متوالی به عنوان نردبان پایه‌ی ترقی و حیات آدمی به شمار می روند. و زمینه
ساز بر خورداری از بقا بالله است «در عرفان اسلامی فنا دارای مفهوم مثبت است. یعنی
هر فنایی بقای کامل تری را به دنبال دارد و به عبارت دیگر فنا در عرفان اسلامی به
معنی نابودی سالک نیست بلکه به این معناست که او از مرز یک هویت و یقین عبور
کرده، به یقین و هویت برتری دست یافته است.» (یثربی، 1379: 67)

این بقاها زان فناها یافتی از فنایش رو چرا بر تافتی؛
زآن فناها چه زیان بودت؟ که تا بر بقا چفسیده ای ای نافقا
چون دوم از اولینت بهتر است پس فنا جو و مبدل را پرست
(مولوی: 8/5 - 796)

ب- فنا موجب ترک صفات بشری

مولانا در دفتر پنجم مثنوی در داستان مناظره عاشق و معشوق و پرسش از عاشق که خود را دوست تر داری یا مرا، به زبان تمثیل ترک صفات بشری را در گرو فنای بنده در ذات حق تعالی، یا تبدیل شدن سنگ به لعل ناب، که از تابش آفتاب تغییر می یابد و صفات سنگی خویش فرو می نهد و صفات آفتاب گران قدر به خود می گیرد چنین بیان می دارد:

همچو سنگی کو شود کُل، لعل ناب پر شود او از صفات آفتاب
وصف آن سنگی نماند اندر او پر شود از وصف خود او پشت و رو
(مولوی، 7/5 - 2025)

2 - سیر و سلوک

مولانا برای سیر در فرامن و ترک عالم ماده راههایی برای صعود در مثنوی در نظر گرفته است که طالب قبل از گام نهادن در مسیر طلب حقیقت، باید خود را مهیای آن سفر بنماید راههایی که مقدمه‌ی سفر سالک بدان ها وابسته است.

الف - تهذیب نفس

فرامن مولانا نفس ستیز است زیرا به قول او، نفس دوزخی است که هفت دریا را در می آشامد و از هَلِ مَنْ مزید زدن باز نمی ایستد و شیر باطن قوی پنجه ای که سخره‌ی خرگوش ایمان ظاهری و تقلیدی نیست و اگر چنین اژدهایی در وجود انسانی اندکی در خواب است بدان خاطر است که آلت و ابزار لازم در اختیارش نیست و به عبارتی از غم بی آلتی افسرده است. تزکیه و تهذیب نفس از جمله توصیه های مولوی برای دوستدارانش می باشد که در سایه تعطیل حواس ظاهری و گوش حس حاصل می گردد و درهای شناخت را به روی طالبان باز می نماید:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست
 هفت دریا را درآشامد هنوز
 سنگ ها و کافران سنگ دل
 هم نگرده ساکن از چندین غذا
 سیر گشتی سیر؟ گوید: نه هنوز
 عالمی را لقمه کرد و در کشید
 حق قدم بر وی نهد از لامکان
 چون که جزو دوزخ است این نفس ما
 کو به دریاها نگرده کم و کاست
 کم نگرده سوزش آن خـلق سوز
 اندر آیند اندرو زار و خجل
 تا ز حق آید مر او را این ندا
 اینت آتش، اینت تابش، اینت سوز
 معده اش نعره زنان هل من مزید
 آن گه او ساکن شود از کن فکان
 طبع گل دارد همیشه جزوها
 (مولوی: 85/1-1377)

ب- ریاضت تن

مولانا چنگال های تیز تن را که به زمین استوار شده‌اند و مانع پرواز جان در فضای روحانی می شوند با دیدگانی حقیقت نگر نظاره گر است او از یک طرف با تن در ستیز است و از طرفی دیگر در گریز . و در این ستیز و گریز خواهان قدرتی دریا شکاف از حضرت حق است تا با سوزن یقین بنیاد این کوه قاف را برافکند و گردن مادی جوی او را شیرانه بشکند و عمارت به ظاهر باشکوه آن را ویرانه کند و حافظ وار مستعد طلب عنایت گنج گنجینه بخش ازلی باشد:

سایه‌ای بردل ریشم فکن ای گنج روان
 که من این خانه به سودای تو ویران کردم
 (حافظ: 1374: 171)

همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو
 خویش را صافی کن از اوصاف خود
 بینی اندر دل علوم انبیا
 در ریاضت آینه‌ی بی رنگ شو
 تا ببینی ذات پاک صاف خود
 بی کتاب و بی معید و اوستا
 (مولوی: 7/1-3465)

پس ریاضت را به جان شو مشتری
 در ریاضت آیدت بی اختیار
 چون سپردی تن به خدمت جان بری
 سر بنه شکرانه ده ای کامیار

چون حقت داد آن ریاضت شکر کن تو نکردی او کشیدت ز امر کن
(مولوی: 8/3 - 3396)

ج - خلوت و پیر

مولوی نیز چون دیگر عارفان در طی طریق سلوک، مراقبه و خلوت نشینی ها داشته است ولی اعتقاد او بر این است که صرف خلوت بدون داشتن راهنما و مرشد، چاره گر سالک نیست و تنها با مراقبه، راه به جایی نمی توان برد و خلوت و مراقبه خود تعلیم مرشد برای اهل خلوت است. «کسی که خلوت گزیند و نظرش را به روی ما سوی الله بسته دارد و در حضرت حق گشاید، این کار را نیز از انسان کامل و مرشد فاضل آموخته است.» (زمانی، 1389، ج: 2، 26)

آن که بر خلوت نظر بر دوخته است آخر آن را هم ز یار آموخته است
(مولوی: 24/2)

3 - خواب

خواب و رویا از آن جهت تجلی گاه فرامن یا من ملکوتی به حساب می آید که هنگام خواب، تعلق روح از جسم منقطع می شود، اگرچه این انقطاع دائمی نیست و روح دوباره به قالب تن بر می گردد ولی در حالت خواب ارتباط با عالم جان برقرار می شود و شخص می تواند با منی فراتر از من تجربی خود ارتباط برقرار کند.

الف - خواب منبع الهامات غیبی

بیشتر الهامات غیبی برای عارفان در خواب و رویا رخ داده است و عارفان زیادی به کشف حقایق امور در عالم خواب و رویا راه یافته اند. البته خواب و رویاهایی که صادق بوده و به قول علامه جعفری «جنبه‌ی ماورای طبیعی خالص دارد و یا این که از عمیق ترین سطوح شخصیت سرچشمه می گیرد.»

(جعفری، 1363: ج 10، 573)

که نمونه ی این خواب ها ی موافق واقع، خواب حضرت یوسف (ع) در دفتر سوم مثنوی است که مولانا با تأکید بر منبع قرآنی آن به شرح این موضوع می پردازد:

دید یوسف، آفتاب و اختران پیش او سجده کنان، چون چاکران
اعتمادش بود بر خواب درست در چه و زندان جز آن را می نجست
(مولوی: 5/3-2334)

خوابی که خداوند در داستان پیر جنگی بر عمر می گمارد نمونه ای از منبع الهامات
غیبی است که عمر را از حال پیر جنگی در گورستان مطلع می گرداند:

بانگ آمد مر عمر را کای عمر بنده‌ی ما را ز حاجت باز خر
بنده ای داریم خاص و محترم سوی گورستان تو رنجه کن قدم
ای عمر بر جَه، ز بیت المال عام هفت صد دینار در کف نه، تمام
پیش او بر کای تو ما را اختیار این قدر بستان کنون معذور دار
(مولوی: 69/1-2165)

ب - خواب حلال مشکلات

«خواب برای صوفیه کلید و حلال مشکلات است.» (فروزان فر، 1373: ج 1: 62) در
داستان اول مثنوی زمانی که پادشاه با دستگیری از طبیبان مادی از علاج کنیزک نا
امید شد راه مسجد در پیش گرفت و با دعا و تضرع خدا را خواند، خوابی بر وی عارض
شد و در آن خواب به حاجت روایی او مژده داده شد که طبیب غیبی، آفتابی در میان
سایه ای به حضور او می شتابد و از رنج و درد می‌رهاند:

در میان گریه خوابش در ربود دید در خواب او که پیری رو نمود
گفت ای شه مژده حاجات رواست گر غریبی آیدت فردا ز ماست
چونک او آید حکیمی حاذق است صادقش دان کو امین و صادق است
در علاجش سحر مطلق را ببین در مزاجش قدرت حق را ببین
(مولوی: 5/1-62)

ج - خواب اسباب رهایی از اسارت عناصر اربعه

منظور مولانا از خواب که به دیدار فرامن می انجامد همان خواب و رویای صادقانه
است که اختصاص به پیامبران و اولیاء و خاصان درگاه خداوندی دارد. مولانا بر آن است

که حواس و ادراکات آدمی در خواب تعطیل می شوند و راه برای پیمودن مسیر معنویات هموارتر می گردد و شرایط لازم برای رسیدن به من ملکوتی فراهم می شود:

هر شبی از دام تن، ارواح را	می رهانی می کنی الواح را
می رهند ارواح هر شب زین تفص	فارغان از حکم و گفتار و قصص
شب، ز زندان بی خبر زندانیان	شب ز دولت بی خبر سلطانیان
نی غم و اندیشه‌ی سود و زیان	نی خیال این فلان و آن فلان

(مولوی: 92/1-389)

د - خواب موهبتی الهی

خواب و روپای صادقانه یکی از موهبت های الهی است که شامل فرامن مولانا و تمام رستگان از نیست های هست نماست و مشرف شدن به چنان خرابی شایستگی می طلبد و هر کس نمی تواند از چنان موهبتی برخوردار شود پس حقایق شناسان را هدان می خواهد که قدم به عالم خواب های متصل به غیب گذارد و سر از خطه‌ی هندوستان معنا در آورد:

پیل باید تا چو خسپد او ستان	خواب بیند خطه‌ی هندوستان
خر نبیند هیچ هندوستان به خواب	خر ز هندوستان، نکرده است اغتراب

(مولوی: 8/4-3067)

اذکرو الله کار هر اوباش نیست	ارجعی بر پای هر قلّاش نیست
------------------------------	----------------------------

(مولوی: 3071/4)

«هر کسی خواب خداوند را نمی بیند، این احوال از آن کسی است که قبلاً اهل وصال بوده است و پس از وصال دچار فراقی شده باشد. در این فراق است که شخص خواب آن وصال را می بیند. عارفان هنرمندند و هنرمندان خواب می بینند. اگر هنرمندی سری به هندوستان معنا نزده باشد و روزی روزگاری از آن خطه گذری نکرده باشد در خواب هم آن هندوستان را نخواهد دید، آن که مولوی می گفت: «از جدایی ها حکایت می کند»، شرح حال همه‌ی هنرمندانی است که در دوران فراق خواب روزگار وصال را می بینند و «خواب دیدن» در این جا چیزی جز آفرینش بکر هنری نیست.

هنرمند وقتی که به عالم بیرون نظر می کند در هر چیزی معنای تازه ای می یابد و آن را نماد حقیقتی از حقایق مکشوف شده بر خود می کند. و وسعت و عمق این معانی به وسعت عالم هنرمند باز می گردد.» (سروش، 1381: 227)

4 - مرگ بی مرگی یا همان مرگ اختیاری

«موت در لغت به معنای «مرگ» و از نظر عارفان یعنی از بین بردن صفات ذمیمه‌ی بشری.» (سجادی، 1379: 747)

مرگ یکی از پدیده‌های رازناک زندگی و بازتابی از بازتاب‌های فرامن در مثنوی است که مولانا با تأسی به حدیث معروف پیامبر (ص): «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا». بدان پرداخته و مرگ اختیاری را عین آرامش و امان یافتن از عذاب این جهانی معرفی کرده است:

اذکرو الله کار هر اوباش نیست ارجعی بر پای هر قلاش نیست
(مولوی: 3071/4)

مرده‌گردم خویش بسپارم به آب مرگ پیش از مرگ، امن است از عذاب
مرگ پیش از مرگ امن است ای فتی این چنین فرمود ما را مصطفی
گفت: موتوا کُلُّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یأتی الموتُ تَمُوتُوا بِالْفِئْتَنِ
(مولوی، 2/4 - 2270)

الف - مرگ حیات دوباره است

«مقصود از «موتوا» که به صورت امر به معنی «بمیرید» است، همان موت ارادی است که کمال آور و لذت آور است یعنی قبل از آن که مرگ طبیعی تو را فرا بگیرد، خودت به اختیار خودت بمیر. لذا به یک تعبیر، عالم، عالم جبر نیست بلکه عالم اختیار است و موت ارادی، بزرگترین دلیل بر اراده‌ی شخص است تا از نشئه‌ی طبیعت بمیرد و به ماوراء طبیعت برود.» (صمدی آملی، 1386: 6-205) مولانا در غزلیات شمس مرگ را غروب شمس و قمر می داند که این غروب زیبایی به حال این دو ندارد:

فرو شدن چو بیدیدی بر آمدن بنگر
غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد
ترا غروب نماید ولی شروق بود
لحدّ چو حبس نماید خلاص جان باشد
(مولوی، 1384: ج 1، 338)

ب- مرگ نعمتی الهی است

مرگ در مثنوی نعمتی الهی معرفی شده است و زندگی بدون مرگ ارزشی ندارد بنابراین هر آن که با آغوش باز به استقبال مرگ می شتابد شکر نعمت به جای می آورد و ارزش واقعی زندگی را با تمام وجود درک می کند:

آن یکی می گفت: خوش بودی جهان
گر نبودی پای مرگ اندر میان
آن دگرگفت: ار نبودی مرگ هیچ
که نیرزیدی جهان پیچ پیچ
خرمنی بودی به دشت افراشته
مهمل و ناکوفته بگذاشته
(مولوی، 2/5: 1760)

ج- مرگ ارادی مرگ تبدیلی است.

مولانا مرگ ارادی را از آن نوع مرگ هایی که سبب انتقال انسان به گورستان نیستی است نمی داند. منظور او از مرگ ارادی مرگ تبدیلی است که از تاریکی جهل به نور ایمان و یقین گریختن است نوعی تغییر ماهیت دادن است. از بی ارزشی به بها رسیدن و از نیستی به هستی دویدن است، از خود فناپی و به فراخود بقایی است. مولانا اوصاف چنین فرمانانی را از زبان پیامبر (ص) در مثنوی چنین بیان می دارد:

مصطفی زین گفت کای اسرار جو
مرده را خواهی که بینی زنده تو
می دود چون زندگان بر خاکدان
مرده و جانش شده بر آسمان
جانش را این دم به بالا مسکنی است
گر بمیرد، روح او را نقل نیست
زان که پیش از مرگ، او کرده است نقل
این به مردن فهم آید، نه به عقل
(مولوی: 6/6-742)

د- موت ارادی عین حیات است

مرگی که مولانا در مثنوی از آن یاد می کند عین حیات، از چاه به ماه رسیدن و در مقعد صدق آرمیدن است. موتی که انسان با اراده و خواست قلبی جوای آن است

درست «در اصطلاح بودا» که نیروانا به معنی مرگ به اداره است و اساس اخلاقی که بودا تعلیم می دهد.» (تهرانی، 1351: 27)

هیچ مرده نیست پر حسرت ز مرگ	حسرتش آن است کش کم بود برگ
ورنه از چاهی به صحرا اوفتاد	در میان دولت و عیش و گشاد
زین مقام ماتم و تنگین مناخ	نقل افتادش به صحرای فراخ
مقعد صدقی نه ایوان دروغ	بادهی خاصی نه مستیی ز دوغ
مقعد صدق و جلیسش حق شده	رسته زین آب و گل آتشکده
ور نکردی زندگانی منیر	یک دو دم ماندست مردانه بمیر

(مولوی: 71/5-1166)

وقت

یکی دیگر از ویژگی های فرامن ابن الوقت بودن است در حقیقت فرامن به دنبال حالی است که در آن حال از گذشته و آینده منقطع گردد و به شکار معانی غیبی در آن حالی که لحظه ای به او دست داده بپردازد. منظور مولانا از وقت در مثنوی اشاره به همان وقتی است که پیامبر (ص) در حدیثی بیان داشته است که در آن حال هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر فرستاده ای به آن مجال و جواز ورود ندارد. «لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ مَلکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبیٌّ مُرْسَلٌ». مرا با خدا وقتی است که در آن هیچ فرشته‌ی مقربی و پیامبر فرستاده ای نمی گنجد:

فرشته گرچه دارد قرب درگاه نگنجد در مقام «لی مع الله»
(شبستری، 1388: 86)

نخستین رد پای وقت در مثنوی در دفتر اول از حسام الدین چلبی است که بر زبان مولوی جاری شده است آنجا که مولوی از ناهشیاری خود سخن می گوید و شرح اسرار معانی و حکایت هجران و خون جگر را به وقت دگر واگذار می نماید حسام الدین در خواست می کند که وقت وقت است و من تشنه‌ی دریافت:

قال: أطمعنی فأنی جائع وَ اعْتَجِلْ فالوقتُ سیفٌ قاطعٌ
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

تو مگر خود مرد صوفی نیستی هست را از نسیه خیزد نیستی
(مولوی: 4/1-130)

مولانا خود به عنوان فرامن، صوفی ابن الوقتی است که به شکار معانی غیبی و حقایق و معارف الهی مشغول بوده و در عالم لامکان و لا زمان تجربیاتی روحانی داشته است. بنابراین اگر ادعا کنیم که مولانا مثنوی را جز در وقت نسروده، سخنی به گزاف نگفته ایم چون وقت، رسیدن به مقام لا زمانی و لامکانی است که هر دو زمینه ی دیدار با فرامن و بُعد ملکوتی است.

تعبیرات مولانا از فرامن

مولانا از جمله شاعرانی است که بر مرکب الفاظ سوار بوده و در مسابقه‌ی القای معانی گوی سبقت از دیگران ربوده است و دیوار حرف و صوت و گفت را بر هم زده و بی این هر سه با مخاطبان‌ش دم زده است. مولانا قافیه اندیش نیست و در پی هنجارهای زبان گام بر نمی دارد اما وقتی پای معنویات و انسان برتر به میان می آید و عظمت الهی در مقابل دیدگانش مجسم می شود حالی بر او دست می دهد که دهان دنیایی، فرو می بندد و دهان غیبی وا می گشاید و های و هوایی در جو لا مکان بر پا می کند و آن چنان تعبیراتی را به کار می گیرد که گویی این تعبیرات جز برای هیمن مقصود وضع نشده اند. نخستین و جامع ترین تعبیر مولانا از فرامن و انسان برتر که خود را نیز شامل می شود «نی» است که آواز پر رمز و راز دل نواز آن از آغاز تا پایان در شش گوشه‌ی مثنوی طنین انداز است و گوش جان هر جدا افتاده از نیستان وصال را به استماع فرا می خواند تا حدیث پر خون عشق و فرجام عشق های ناکام و بی فرجام را بازگو کند. این تعبیر به حدی جامع و مذاق پسند است که استاد کریم زمانی کتابچه ای در شرح نی نامه اختصاص داده است و در آن به نی این چنین اشاره کرده است: «نی درونش خالی از عقل و عشق است و نعمات الهی و الحانی که از آن شنیده می شود باعث و بانی اش نی زن است.» (زمانی، 1387: 14)

اینک تعابیر چند از زبان مولانا می شنویم که بوی فرامن از آن به مشام می رسد و دامان اندیشه عطر آگین می شود و جهت پرهیز از اطاله ی کلام برای هر عنوانی نمونه ای آورده می شود

1- یار خدایی:

فرامن مولانا آن یار خدایی است که در لحظات تنهایی و نومیدی می توان در پناهش گریخت و از یاری الهی بهره مند شد:

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی زیر سایه ی یار، خورشیدی شوی
رو بجو، یار خدایی، را تو زود چون چنان کردی خدا یار تو بود
(مولوی، 28/2-27)

2- آفتاب معرفت:

تعبیر جالبی از مولاناست که به هر یک از یاران خدایی تعلق دارد و در ابیات زیر بیشتر حسام الدین چلپی مورد خطاب است . آفتاب معرفت وجود او که نقل و غروبی ندارد:

آفتابا ترک این گلشن کنی تا که تحت الارض را روشن کنی
آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غیر جان و عقل نیست
(مولوی: 3/2-42)

3- خورشید کمال:

این تعبیر باز هم در مورد حسام الدین چلپی است که همه وقت در حال طلوع و تالؤلؤ است:

خاصه خورشید کمالی، کان سری است روز و شب کردار او روشنگری است
مطلع شمس آی اگر اسکندری بعد از آن هر جا روی نیکوفری
(مولوی: 5/2-44)

4- مؤمن:

فرامن مولانا کسی است که با رشته ی ایمان، من خویش را به فرامن متصل ساخته است مولوی خطاب به حضرت داود (ع) در مورد ساختن مسجد اقصی، او و دیگر انبیاء الهی را مؤمن معرفی می کند:

کرده ی او کرده ی توسست ای حکیم مؤمنان را اتصالی دان قدیم
(مولوی: 407/4)

5- سوخته:

تعبیر بسیار عالی که مولانا در دفتر اول در داستان «طوطی و بازرگان» از خویشتن به عنوان فرامن به کار می برد تعبیر سوخته است. سوخته در حقیقت، عارف عاشق دل آگاهی است که آتش عشق الهی در لابه لای وجودش نفوذ کرده و زبانه های آن قابلیت اشتعال یافته و خود آتش زنه ای شده است که می تواند خود شعله ها بر افروزد و دلها در آتش سوزد، سوخته والاترین مرتبه ی انسان یا همان فرامن مولوی است که حاصل عمرش از نقطه ی خامی آغاز و پایانش در سوختگی خلاصه می گردد:

سوختم من «سوخته» خواهد کسی تا ز من آتش زند اندر خسی
(مولوی، 1721/1)

6- صاحب مرکزان:

مولوی بر آن است که مردان الهی مراقبت بر گفتار مریدان خویش دارند و اجازه بیان آن را به هر کس و هر جا نمی دهند:

من تمام این نیارم گفت از آن منع می آید ز صاحب مرکزان
(مولوی: 1690/1)

7- انسان کامل:

در اشاره به قدرت فرامن که ناچیزها در دست توانای آنها چیز می شوند و ارج می یابند و با نظر کیمیایی خود، خاک بی ارزش را به زر خالص با ارزش تبدیل می کنند:

«کاملی» گر خاک گیرد زر شود ناقص از زر برد خاکستر شود
(مولوی: 1619/1)

8- مرد راست:

مولانا بنا به دست خدایی بودن دست مردان الهی از آنها تعبیر به مرد راست می نماید:

چون قبول حق بود آن مرد راست دست او در کارها دست خداست
(مولوی: 1620/1)

9- عارفان:

عارف یا شناسای حقیقت از تعبیرات روشن مولانا در مورد فرامن است که بارها از آن در مثنوی سخن رفته است:

عارفانش کیمیگر گشته اند تا که شد کانهها بر ایشان نژند
(مولوی: 677/4)

10- بندگان حق:

شاید هیچ تعبیری به اندازه بندگان حق گویای فرامن مولانا در مثنوی نباشد چرا که در این تعبیر مفهوم و هدف اصلی آفرینش انسان را به خوبی به ذهن آدمی متبادر می کند:

بندگان حق، رحیم و بردبار خوی حق دارند در اصلاح کار
مهربان، بی رشوتان، یاری گران در مقام سخت، در روز گران
(مولوی، 23/3-222)

11- صاحب دل:

فرامن مولانا اهل دل و مسلط به خودش و تمنیات آن است و حال هر کسی را با ضمیر روشن خویش می داند:

آن که «صاحب دل» بداند حال تو تو ز حال خود ندانی ای عمو
(مولوی: 3565/3)

12- اولیاء

تعبیر دیگری از فرامن در مثنوی است که قدرت از حق دریافت می دارند و نا ممکن را به اذن خدا ممکن می نماید:

اولیاء را هست قدرت از اله تیر جسته، باز آردندش ز راه
(مولوی، 1679/1)

13- ولی

بندگی اولیا الله نمادی دیگر از فرامن در مثنوی است که اطاعت از آنان همدمی با پیامبران را به ارمغان می آورد:

ناقه‌ی جسم ولی را بنده باش تا شوی با روح صالح خواجه باش
(مولوی، 2538/1)

14- پیر

از مورد احترام ترین تعبیرات مولانا از فرامن، تعبیر پیر است که بعد از او در دیوان خواجه‌ی شیراز نیز حرمت او بر باده نوشان میخانه‌ی عشق و حقیقت واجب شده است:

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک‌بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
(حافظ، 1374: 97)

دست پیر از غایبان کوتاه نیست دست او جز قبضه‌ی الله نیست
(مولوی: 2985/1)

15- شیر اسرار

شیر در فرهنگ نامه‌ی مثنوی نماد قدرت و عظمت حق تعالی است و فرامن مولانا در حقیقت خود شیری از شیران خداست و مسلط بر ضمیر سالکان و طالبان:

هر که باشد «شیر اسرار» و امیر او بداند هر چه اندیشد ضمیر
هین! نگه دار ای دل اندیشه خو دل ز اندیشه‌ی بدی در پیش او
(مولوی: 42/1-3041)

16- پخته

تعبیری است که مولانا آن را در مقابل خامان ره نرفته‌ی ذوق عشق ندانسته به کار می‌گیرد:

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام
(مولوی: 18/1)

تعبیری که سعدی حکایت عاشقی خویش را در غزلی به هنرمندی تمام بیان می‌کند و درک سخن را به پختگان نسبت می‌دهد:

باران اشکم می‌رود وز ابرم آتش می‌جهد باپختگان گوی این سخن سوزش نباشد خام را
(سعدی، 1378، ج 3: 453)

تعبیرات مولانا از فرامن در مثنوی فراوان است و ذکر همه آنها از حوصله این مقاله خارج است.

نتیجه گیری

در نگاه مولانا فرامن در مثنوی هر نفس بی‌آلایشی است که برای رسیدن به بعد روحانی و ملکوتی خویش قدم در مسیر الهی می‌گذارد او در این مسیر، تارک من جسمانی و مشتاق موت ارادی است بقا را درفنا‌ی ما سوی الله می‌بیند و بر مسند وقت می‌نشیند و از شاخه‌ی یقین، میوه‌ی معنویت می‌چیند از خویش می‌رهد و به حق می‌رسد در نتیجه حالی می‌یابد که هر چه بر زبان او می‌رود از چشمه سار زلال احدیت الهام می‌گیرد. مولوی در این اثر گران ارج با شرح احوال خود به عنوان مصداق روشنی از فرامن بر آن است که راههای بریدن از من تجربی و قرار گرفتن در شاهراه من برتر و یا فرامن را با ذکر بازتاب های ملموس آن به دوستداران اندیشه‌ی متعالی اش نشان دهد و دستشان را بگیرد و در دستان فرامن بگذارد و حتی به مقام فرامن برساند.

فهرست منابع و مآخذ

آملی، داوود، 1386، حضور و مراقبت، انتشارات قائم آل محمد، چاپ اول.

پور نامداریان، تقی، 1380، در سایه ی آفتاب، نشر سخن، چاپ اول، تهران

تهرانی، جواد، 1351، عارف و صوفی چه می گوید، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ سوم، تهران.

جعفری، محمد تقی، 1378، عرفان اسلامی، نشر کرامت، چاپ سوم، قم

جعفری، محمد تقی، 1363، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلال الدین محمد بلخی، جلد دهم.

حافظ، شمس الدین محمد، 1374، دیوان حافظ به تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی به کوشش عبد الکریم جریزه دار، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم
زمانی، کریم، 1389، شرح جامع مثنوی، دفتر دوم، انتشارات اطلاعات، چاپ بیست و چهارم، تهران.

زمانی، کریم، 1387، نی نامه در تفاسیر مثنوی، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، تهران
ساعت چی، محمود، 1383، نظریه های مشاوره و روان درمانی، نشر ایدون، چاپ دوم، تهران.

سجادی، سید جعفر، 1379، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات طهوری، چاپ پنجم، تهران

سروش، عبدالکریم، 1381، قمار عاشقانه، انتشارات فرهنگ صراط، چاپ پنجم، تهران.
سعدی، مصلح الدین، 1378، غزلیات، جلد سوم به تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات ققنوس، چاپ اول.

شبستری، شیخ محمود، 1388، شرح ساده گلشن راز، دکتر بهروز ثروتیان، چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول، تهران.

فروزان فر، بدیع الزمان، 1373، شرح مثنوی شریف، جلد اول، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، تهران.

کریمی، یوسف، 1374، روان شناسی شخصیت، انتشارات پیام نور، چاپ سوم، تهران.

مولوی، جلال الدین، 1386، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار عبد الکریم سروش،
انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، تهران.

یثربی، سید یحیی، 1377، فلسفه‌ی عرفان، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ
چهارم، قم.